# تاثير قرآن در جنبش فكري، نهضت علمي، تمدّن و تكامل بشر

محمّد واعظ زاده خراساني





بسم ا الرحمن الرحيم

## محيط و عصر نزول قرآن

### جزيرة العرب وساكنان آن

قرآن، چهارده قرن پيش در سالهاي 611 ـ 632 ميلادي در وسط سرزمين سوزان و لم يزرع عربستان، نازل گرديد. اين سرزمين، شبه جزيره اي است كه از شرق محدود به خليج فارس و بحر عمان، از غرب به درياي عدن و بحر احمر، از شمال به بادية شام و از جنوب به اقيانوس هند منتهي مي شود. سكنة اين ناحيه عموماً عرب زبان بودند و به دو تيرة عدناني و قحطاني منشعب مي شدند.

عدنانيان يا نزاريان، از نسل اسماعيل و ابراهيم عليهما السلام، بيشتر در سمت شمال و غرب، قحطانيان از اعقاب يعرب بن قحطان، در جنوب جزيره سكنا داشتند و همواره بين اين دو تيرة بزرگ، رقابت و ستيزه و جنگ برقرار بود.

در نواحي شمالي و جنوبي و همچنين مشرق صحرا، تمدنهاي كهن وجود داشته كه در هنگام نزول قرآن كم وبيش آثار آن باقي بود، مانند تمدّن حميريها در جنوب،



غسانيها در شمال و مردم حيره در مشرق، كه كما بيش سنگ نوشته ها وآثاري از آنان به جاي مانده و در شعرهاي دورة جاهلي واسلامي، شواهدي بر آن تمدنها مي توان يافت وهمچنين در اخبار راويان و مورخان دورة عباسي.

بعلاوه اين نواحي از تمدن كشورهاي مجاور خود ايران و روم و حبشه و مصر، متاثر، واز لحاظ منابع طبيعي نيز از ساير نقاط صحرا بخصوص مناطق مركزي، غني تر وبراي زندگي مناسبتر بوده است وبه همين لحاظ، همواره مطمح نظر و مورد طمع كشورهاي متمدن و زور مند بوده و غالباً مستعمره و تحت الحمايه و يا جزء مناطق نفوذ، واحياناً به طور رسمي جزء برخي از كشورهاي مجاور قرار مي گرفته است. نواحي جنوب، ميان حبشه و ايران و روم، رد و بدل مي شد و مقارن ظهور اسلام، در قلمرو امپراتوري بزرگ ايران قرار داشت و فرمانروايان ايراني (ابناء) از قبل «خسروان» بر آن قسمت حكمراني مي كرده اند و همچنين قسمت مشرق و شمال شرقي (قسمت عمدة عراق فعلي) رسماً جزء ايران بوده و طاق كسرا، قصر زمستاني خسروان، در آن قرار داشت، كما اين كه شمال و غرب جزيره (سوريه و لبنان و فلسطين) در آن هنگام، جزء قلمرو ا مپراتوري روم به شمار مي رفته و نمايندگان قيصران روم، عهده دار اداره و فرمانروايي آنها بوده اند.

هر قدر به قلب جزيره و سواحل غربي نزديكتر شويم آثار تمدن و حيات كمتر به چشم مي خورد و بجز

مكّه، طائف و يثرب (مدينة فعلي) در آن قسمت نام شهري ديگر برده نمي شد و به همين علّت، اين ناحيه، بندرت، محل چشمداشت و طمع كشورهاي قوي و توسعه طلب ايران و روم و جز آن دو، قرار مي گرفت و تنها در «عالم الفيل» كه بنابر مشهور سال ولادت رسول اكرم صلي ا عليه وآله بود، شهر مكّه و خانة كعبه، مورد هجوم ابرهه سردار حبشي ـ نه به خاطر ارزش ارضي آن، بلكه جهت انهدام كعبه، معبد قوم عرب ـ



قرارگرفت كه بنا به نص قرآن كريم، به طور معجزه آسا مصون گرديد و حملة ابرهه دفع شد.

روحيات و اخلاق عرب

اهالي صحرا، در آزادي مطلق و خود مختاري نامحدود به سر مي بردند، اما نه به صورت كشور واحد، بلكه به صورت توده هاي وسيع وقبايل پراكندة بي سواد و نادان ولي سرشار از غرور قبيله اي وتعصّب وسرگرم مفاخره وستيزه با يكديگر.

كشمكش وپيكار بين اين قبايل، بقدري رواج داشت كه جنگ، شغل شاغل و كار روز مره و دايمي آنان شمرده مي شد. برنامة زندگي، تجارت، مسافرت و عبادت، بر محور جنگ مي چرخيد و بر اساس آن، تنظيم مي گرديد و بجز چهار ماه حرام (ذي القعده، ذي الحجه، محرم و رجب) كه طبق يك سنت قديمي براي رسيدگي به زندگي و تجارت وبرگزاري مراسم حج، از جنگ مستثنا گرديده بود، ساير اوقات، همواره دست در كار جنگ ويا آمادة آن بودند.

اين نضال وپيكار دائم باعث پيمانهاي بي شمار و قراردادهاي گوناگون بين قبايل و به طور كلّي موجب اهميّت پايداري در برابر دشمن، وفاي به عهد وزشتي نقض عهد و پيمان شكني گرديد. دفاع قبايل هم پيمان وهم قسم از يكديگر، وفدا كاري در راه حليف وهم پيمان، امري حتمي و وظيفة مسلم عرب شمرده مي شد وقهراً اين امر، خصلتهاي پسنديدة ديگري از قبيل شجاعت وسلحشوري وميهمانداري وسخاوت را درپي داشته است.

زندگي بياباني وعدم انقياد در برابر حكومت مركزي واحد، روح آزادگي، استقلال طلبي، اباي نفس، همت بلند وبلند منشي وسلحشوري را در نفوس افراد پرورش داده بود، اما از سوي ديگر، جنگ پيگير وبي

امان، اقتصاد ضعيف وبي جان عرب را كه لازمة



اوضاع طبيعي و عقب ماندگي و بيكارگي آن قوم بود، هرچه بيشتر نحيف و بخصوص امر تجارت وزراعت را فلج كرده بود.

شمار بينوايان، معلولان و آسيب ديدگان از ميدان جنگ، كودكان يتيم پدر كشته، اسيران بي سرپرست و بردگان ستمديده و بلا تكليف به نسبت جمعيّت، روبه افزايش بود واين ستمديدگان محروم، در همه جابه چشم مي خوردند. اختلاف طبقاتي كاملاً محسوس، بازار رباخواري تا ميزان صد در صد (اضعافاً مضاعفه) رايج، نفرت از داشتن دختر وبه طور كلي تحقير زن، بي عفتي وبي ناموسي، فحشا، مبادلة همسران، اتخاذ دوست بين زنان شوهر دار (ذوات الاخذان)، فواحش رسمي و مشخص (ذوات الاعلام)، ازدواجهاي متنوع غير عادلانه، فرزندان حرامزاده ومشكوك و مردّد بين چند پدر، عياشي و هرزگي، قمار بازي وميگساري بخصوص بين طبقة مرفه، به طور سرسام آور شايع و رو به ازدياد بود و مجموعة اين خصلتها و طرز زندگي، دوران جاهليت عرب را تشكيل داده بود كه زبانزد ملتهاي مجاور قرار گرفته بود وقرآن نيز در بارة آن وضع، كلمة «الجاهليه الاولي » رابه كار برده است.

سطح معرفت وفرهنگ عرب

امّا از لحاظ سطح معرفت و فرهنگ، قوم عرب بر خلاف ملتهاي مجاور ويا مسيحيان وكليميان داخل جزيره، بي سواد ونادان و«امّي» بودند وباكتاب، كتابخانه، مدرسه، معلّم وخط نويسي بيگانه ونا آشنا. تنها چند صباحي بيش نبود كه عدّه اي انگشت شمار، خط نويس و خط خوان (البته بطور ناقص) در مكه و يثرب پديد آمده بودند. زندگي بياباني و نيازمنديهاي متناسب با آن، به ضميمة تماس با اقوام و ملل ديگر، چند رشته علم ناقص وآميخته به خرافات مانند: ستاره شناسي، كهانت، غرافت (غيبگويي)، انواء (هواشناسي)، قيافه شناسي، سحر و افسون، پزشكي و علم انساب را



بتدريج طي قرون متوالي بين توده هاي پراكندة عرب به وجود آورده بود.

همة مردم با اين علوم يا به تعبير صحيح تر با اين تجارب و اوهام و محفوظات سطحي، آشنا نبودند، اما به آن عقيده داشتند وبه نظرو راي مدعيان آن علوم، ترتيب اثر مي دادند و از مسافتهاي بعيد ونقاط دور و نزديك، به سراغ افراد معدودي كه در يكي از اين رشته ها به مهارت واستادي معروف و در قبايل مختلف پراكنده بودند، مي رفتند، اين افراد، معلومات خود را سينه به سينه و يا از راه تجربه به دست آورده بودند و علم ايشان به كتاب و دفتر و آموزش صحيح استناد نداشت.

هنر ممتاز و در عين حال همگاني عرب، قريحه و ذوق فطري، سخن سرايي و سخن سنجي ونكته گويي بود كه در شعر و خطابه تجلي مي كرد، وبه قول جاحظ: «...اعراب هر چه مي گفتند از روي بديهت والهام بود وبدون هيچ تفكر و تامّلي سخن نغز و معاني خوب را مانند سيل جاري مي كردند.» گو اين كه اين قدرت خلاقه وهنر خداداد، به شهادت اشعار وادبيات دوران جاهليت، در راه خودستايي، افتخار به اجداد وبه قتل وغارت، انتقام جويي، ترغيب و تحريض به جنگ و خونريزي، تغزّل وعشق بازي، هجوو ناسزا و تمسخر و ثناگوييهاي بيجا، صرف مي گرديد.

دواوين شعراي جاهليت كه بعدها جمع آوري شده، به همان نسبت كه مظهر هنر سخنوري و روح سلحشوري اين قوم است، تجلّي گاه انحطاط اخلاقي و مفاسد اجتماعي آنان نيز مي باشد.

امّا همين سابقة ممتد ادبي، زبان عرب را به اوج فصاحت وبلاغت رسانيد، تا جايي كه براي بيان رقيق ترين عواطف وباريك ترين افكار و خاطرات، آماده گرديد. وضمناً آن سابقة ادبي، فهم و درك عرب را براي نيل به عالي ترين معارف الهي صيقل داده ومهيّا ساخته بود.



اين كه قرآن، در حد اعلاي بلاغت قراردارد، خود حاكي است كه طرف خطاب آن، مردمي سخن سنج ونكته دان بوده اند، واز همين راه تحت تاثير وجذبة خاص آن كتاب قرار مي گرفتند، وگرنه سخن نغز وشيوا وعميق، براي مردم سطحي، زبان نافهم، ابله و كند ذهن، همان داستان سورة ياسين خواندن به گوش دراز گوش است.

از لا به لاي آيات قرآن، به طور وضوح آشكار است كه قرآن به زبان سادة قابل درك عرب نازل گرديده وجملة «بلسان عربي مبين» وآيات نظير آن در قرآن، اشاره به همين نكته دارد. البته ما منكر اين نيستيم كه به لحاظ نزول قرآن براي نسلها و نژادها و استعدادهاي مختلف، تا پايان جهان، فمن توان

گفت همة نكات آن براي همة اعراب عصر نزول ، قابل فهم بود است وقهراً قرآن ، استعداد ودرك همة مخاطبين خود را تا پايان جهان ، در نظر گرفته است اما اين را هم نمي توانيم قبول كنيم كه اكثريت مردم طرف خطاب قرآن، در هنگام نزول، از نكات ولطايف آن چيزي نمي فهميدند.

پس همان طور كه گفته شد، بلاغت قرآني حاكي از بلاغت ونكته سنجي و سخن داني عرب بوده است، تا جايي كه اعجاز قرآن، به تناسب هنر رايج ميان اعراب در آن روزگار، عمدةً همان بلاغت آن است. كما اين كه معجزة موسي و عيسي وپيغمبران ديگرهم، متناسب با علم و دانش و هنر زمان خودشان بوده است ! معجزة موسي با سحر ساحران ومعجزة عيسي با طب يوناني، تناسب داشته وبه همين منوال، معجزة انبياي ديگر. سنت الهي اين بوده كه معجزات انبيا از اين راه براي امتها، ملموس وقابل درك باشد.

باري ما هر چند مانند دكتر طه حسين دانشمند مصري وبعض ديگر، در صحت انتساب اشعار جاهلي به شعراي جاهليت ترديد روا داريم، هنر شاعري و سخنداني عرب را در آن ادوار، نمي توانيم منكر شويم، بلكه بايد اعتراف كنيم كه اين هنر به حدي



در بين اعراب تكامل يافته بود كه مي توانستند سرّ اعجاز قرآن را درك كنند، همان چيزي كه بعدها در نتيجة اختلاط و آميزش لغات ولهجه هاي عرب، حتي براي دانشمندان، قابل درك و توصيف نبود و در بيان آن، اختلاف نظر پيدا كردند.

پس با توجه به آنچه گفته شد، مسلماً هنر شعر وشاعري در بين اعراب رايج بوده و اشعار فراوان از جمله «مُعلّقات سَبع» از عظمت اين هنر نزد عرب حكايت دارد.

اصولاً زبان عرب، به كثرت مرادفات، وسعت اشتقاقات، وفور ادوات ربط، سبك جمله بندي وقواعد دستوري ممتاز است. مخصوصاً سكنة عربستان مركزي، كه با ملل مجاور كمتر اختلاط و آميزش داشتند، فصاحت و خصايص زبان خود را كاملاً حفظ كرده بودند وبه هر نسبت از قلب صحرا به مرزها نزديك تر مي گشت، زبان مردم بالغات اجنبي و كلمات فارسي، رومي، حبشي و جز آن، بيشتر آميخته مي شد و طبعاً اصالت خود را از دست مي داد هر چند، افرادي سرشناس از قلب جزيره مانند امرء القيس، به در بارهاي ايران و روم و حيره رفت و آمد داشتند و اشعار آنان، متاثر از آداب و رسوم دربارها مي باشد.

اديان و مذاهب عرب

گرچه اديان گوناگون مسيحيّت، يهوديّت، زردشتي، صابئي، طبيعي گري و آئين مزدك بتدريج از خارج، به اعراب سرايت كرده بود، اما دين همگاني، بت پرستي بود وبه جزبتهاي خانگي، 360 بت كه هر كدام به قبيله اي اختصاص داشت، از جمله «هبل» بت بزرگ و خداي مشتركه همة اعراب، در كعبه قرار داشت وبه همين لحاظ، كعبه پرستشگاه و مورد احترام كليّة اعراب بود. همة اعراب بخصوص عدنانيان براي ابراهيم عليه السلام، احترام قايل بودند و دين خويش را به وي نسبت مي دادند، اما از دين ابراهيم كه به گفتة قرآن كريم، بر اساس توحيد خالص پي ريزي شده بود، به جز خانة



كعبه و اعمال و مناسك حج به كيفيت تحريف شده و پاره اي مراسم ديگر، چيزي به جاي نمانده بود و تنها انتساب به آن مرد بزرگ، وسيلة مباهات وافتخار و غرور و تكبّر برديگران، قرار مي گرفت.

زادگاه رسول اكرم صلي ا عليه وآله

رسول اكرم صلي ا عليه وآله در شهر مذهبي مكه در عريق ترين خاندانها وشريف ترين قبايل يعني خاندان بني هاشم و قبيلة قريش، پا به عرصة وجود گذارد. اجداد وي پرده داران خانة خدا و مورد احترام اهل مكّه وبلكه عموم اعراب بودند. وي تاسن چهل سالگي با كمال امانت ونيكنامي، در زادگاه خود به سربرد، در اين مدت كتاب نخواند خط ننوشت، با علما وپيشوايان مذهبي، تماس نداشت، براي بت سجده نكرد و از دين رايج قوم خود پيروي ننمود.

قرآن كريم، در چنان محيط وبر چنين شخصيّتي در 1400 واندي سال قبل نازل شد. با توجه به سابقة قوم عرب، همان طور كه قرآن نيز اشاره مي كند، گويا دست تقدير، آن قوم را از هر لحاظ براي پذيرش وفهم قرآن واسلام آماده كرده بود، وچنين مقدر گرديد كه آخرين پيمبران و واپسين كتب آسماني، از ميان اين قوم وبه زبان ايشان در دل صحراي سوزان جزيره پديد آيد.

آمادگي عرب از لحاظ زبان، طرز تفكر، داشتن ذهن ساده ونا آشنا با علوم و استعداد براي درك معارف الهي و تحويل دادن به ملل ديگر بدون آميختن آنها به افكار و فلسفه هاي بشري، به ضميمة روح سلحشوري، آزادگي و استقلال طلبي، پاي بندي به پيمان، سخاوت و فداكاري وبسياري از فضايل ديگر آنان

را براي پي ريزي حكومتي مقتدر وبرپايي ملتي نيرومند و جامعه اي تسليم ارادة الهي، مهيا ساخته بود. اينها همه، سرّ انتخاب رسول اكرم صلي ا عليه وآله از ميان اعراب است. وضعيت روحي واجتماعي



عرب پيش از اسلام، چنان بود كه اگر انحرافات فكري ومفاسد اخلاقي آنان رفع مي شد و راه صواب به آنان ارائه مي گرديد، بسرعت برق درراه ترقي و تكامل و استيلاي بر ملل ديگر، پيش مي رفتند و اين موهبتي بود كه ارادة الهي به وسيلة قرآن و رسول اكرم صلي ا عليه وآله به آن قوم وبلكه به بشريت، در موقع خود عنايت فرمود. قضاي الهي چنين رقم خورده بود كه طالع نيك بشر، از افق تاريك عربستان سر زند.

حال ببينيم قرآن، تحوّل را از كجا آغاز كرده و رسالت خود را چگونه انجام داده است.

آغاز جنبش فكري و اجتماعي

قرآن، رسالت خطير خود را ابتدءاً و در مرحلة اول، از هدايت افكار و تهذيب نفوس آغاز كرد، و در مرحلة بعد به اصلاح اعمال مردم پرداخت. به طور كلي قرآن، اساس وشالودة اصلاحات فردي واجتماعي خود را، ايمان قلبي، تقواي باطن و عمل صالح معرفي فرمود وفلاح ونيكبختي دنيا وآخرت را وابسته به اين سه امر دانست وبارها جملة الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ را تكرار كرد و حتي در سورة والعصر، همة انسانها را در خسران دانست، بجز مؤمنان داراي عمل صالح را: وَالْعَصْرِ _ انَّ الْانسَانَ لَفِي خُسْرٍ _ الَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ این سوره را مي توان برنامة اصلاحي قرآن دانست وبه قول امام شافعي اگر جز همين سوره نازل نمي گرديد، همين سوره به تنهايي براي اصلاح و تكامل بشر كافي بود.

هدايت افكار و تصحيح عقايد

قرآن، هدايت و تحوّل فكري را بدين سان آغاز كرد:



اولا افكار را متوجه فلسفة خلقت و آغاز و فرجام هستي (مبدا و معاد) نمود، وبه پيروان خود مبناي فكري و مكتب فلسفي خاصّي كه محور كلية تعاليم اين كتاب مي باشد، عطا كرد و به تعبير امروز، ايدئولوژي و جهان بيني الهي خود را به آنان آموخت.

جهان هستي از جمله انسان، از خدا آغاز گرديده و به او ختم مي شود و انسان به حكم جبر، اين مسافت را طي مي كند، فلسفة اين حركت قوسي و سير نزولي و صعودي، اكتساب كمال و فضيلت است كه از راه شناسايي خدا و كمالات او و آنگاه تشبّه به او و تخلّق به اخلاق او به كمك عقل و با پيروي وحي و رياضت نفساني، حاصل مي شود. و در اين باره جملة معروف: «تَخَلَّقُوا بِاخْلاقِ ا» مبناي تقرّب و تشبّه به خدا است.

قرآن، ذات پروردگار و صفات جمال و جلال او را با دليل و برهان وبه وسيلة جلب نظر متفكّران به عالم خلقت ومظاهر وجود وآثار قدرت و علم و حكمت خداوند، آشكار ساخت، آياتي از قبيل:

اوَلَمْ يَنظُرُواْ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالارْضِ وَمَا خَلَقَ اللّهُ مِن شَيْءٍ...(1).

افَلَمْ يَنظُرُوا الَى السَّمَاء فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا...(2).

افَلا يَنظُرُونَ الَى الابِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ _ وَالَى السَّمَاء كَيْفَ رُفِعَتْ _ وَالَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ _ وَالَى الارْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ(3).

عقول و افكار را تكان داد و قوم عرب كه هيچ گاه به تفكّر منطقي و استدلال عادت نكرده بود، رفته رفته با آن، انس گرفت قرآن به آنان آموخت كه از عالم شهود و جهان

_____

1 ـ سورة اعراف: 185.

2 ـ سورة ق: 6.

3 ـ سورة الغاشية: 17 ـ 20.



محسوس، مي توان به رازهاي پنهان و عالم نا محسوس و خلاصه به «عالم غيب» پي برد و به آن ايمان آورد. در قرآن، از اين نوع تفكّر منطقي و به طور كلّي از راي و سخن درست، به «حكمت» تعبير گرديده و «حكمت »، خير كثير شمرده شده است:

﴿... وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ اوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا...﴾(1).

در اين آيه، حكمت پاية همة خيرات و كمالات و زيربناي تكامل و تمدّن بشر شمرده شده است.

دريچه اي به اسرار وجود و گامي به سوي علم

ياد كردن آثار قدرت، مستلزم بيان اسرار خلقت و راز هستي بود و ناچار، قرآن افكار را به سير آفاق و انفس وادار كرد واز همة زوايا و جوانب عالم وجود، اعم از جهان بالا و منظومة شمسي، يا جهان پايين (زمين و پديده هاي گوناگون و متنوع آن مثل انسان، حيوان، نبات، كوه، دريا، ابر، باد، باران، معادن، خوراكيها و خلاصه از سراسر جهان هستي) نمونه هاي بارز همراه با بيان رازهاي پنهان آن، تصريحاً يا تلويحاً مكرر ياد كرد.

گرچه غرض اصلي از ذكر اسرار خلقت، پي بردن بشر به حكمت و قدرت خالق و عظمت اوست، اما بدون ترديد، همين تذكرات پي در پي، فتح باب و روزنه، بلكه صراط مستقيمي بود در جهت آشنايي بشر با اسرار وجود، مخصوصاً با در نظر گرفتن اين كه قرآن بارها با صراحت تمام، از نظم كامل جهان و اندازه و مقدار معين پديده هاي گوناگون آن دم مي زند:

﴿... وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ﴾(2).

---

1 ـ سورة بقرة: 269.

2 ـ سورة رعد: 8.



﴿انَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾(1).

﴿وَان مِّن شَيْءٍ الاَّ عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ الاَّ بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾(2).

با اين امر، بطور قهري و خواهي نخواهي حس كنجكاوي بشر نسبت به مظاهر وجود كه هر كدام موضوع هر يك از علوم بشري است، تحريك گرديد.

قرآن، بدين وسيله، بشر را به مرز علوم و حتي چند گام فراتر از مرز، هدايت كرده و علاوه بر اين كه به بشر فهمانده كه جهان خلقت، دستگاه منظّم و واحدي است كه همة اجزاي آن وابسته به يكد يگر است، وعالم پر از رموز و اسرار وقوانين و سنن لا يتغيّر مي باشد، گوشه هايي از آن اسرار و قوانين را نيز جا به جاروشن نموده است.

شيخ طنطاوي مفسر مصري، نزديك به 750 آية قرآن را مربوط به علوم دانسته، در حالي كه آيات احكام در قرآن، از حدود چهار صد آيه تجاوز نمي كند. با اين بيان، معلوم شد قرآن كريم از همان را هي كه فكر توحيد را در بشر بيدار كرده، دقيقاً از همان راه بشر را در خط سير علمي وكشف حقايق جهان هستي كه پايه و ماية تمدن است، قرار داده است وبايد اعتراف كنيم كه علم در قرآن، با ايمان وعقيده و تقوا، توام و لازم ملزوم با معنويت وقرب روحي به خدا آغاز گرديده است. از نظر قرآن، همواره علم، بايد در خط تكامل روحي وقرب به خدا پيش رودونه در خطّ ماديت كه اينك شيوة علماي غرب است. واگر حقيقتاً حركت علمي، بر اساس ايمان آغاز مي گرديد، بشر امروز گرفتار انبوه مشكلات و انحرافات اخلاقي، اجتماعي، اقتصادي و سياسي نبود. كما اين كه، حركت علمي اسلام در آغاز تا اين حد، گرفتار چنين

مشكلاتي نبوده است، هر چند اين حركت بعدها از پيشرفت متوقف وگاهي از خط اصلي، منحرف گرديد.

---

1 ـ سورة القمر: 49.

2 ـ سورة الحجر: 21.



آغاز نهضت علمي

نتيجه آن شد كه تقويت مباني ايماني و هدايت فكري در اسلام و در پرتو قرآن، همراه باتكامل علمي شروع شد و پيروان قرآن، همراه معرفت خالق و آشنايي با فلسفة عالي خلقت، كه به منزلة زيربناي همة تعاليم دين و سنگ اول ترقي و تعالي است، با منشا و ريشه وسر رشتة علوم نيز آشنا شدند.

اين مرحله، آغاز نهضت علمي در اسلام بود كه بتدريج توسعه يافت و مسلمانان را به اكتساب وجمع آوري دانشها و اندوخته هاي علمي ساير ملل متمدن، وادار نمود.

مسلمين ابتدا هدف اصلي قرآن از توجه عقول و افكار را به مظاهر هستي، وجهة نظر خود قرار دادند واز اين رهگذر بنية ايمان خود را تقويت كردند. علوم آنان منحصر به علوم ايماني بود و از توجّه به عالم خلقت، تنها درس توحيد و خداشناسي مي آموختند. اما پس از طي اين مرحله به سرعت، غرض ضمني و هدف ثانوي از اين درس، مورد نظر ايشان قرار گرفت و تقريباً در اواسط قرن دوّم، در نتيجة بر خورد عرب با ملل تازه مسلمان ايران و روم و جز ايشان كه سابقه اي در علوم داشتند، جهشي در جهت استنتاج از عقيدة توحيدي و آشنايي با رازهاي خلقت، در بين ايشان پديد آمد.

مطالعة اجمالي پديده هاي طبيعت كه پيش از اين، صرفاً وسيلة معرفت خدا بود، جنبة اصالت به خود گرفت وقهراً در اين هنگام، آن سير اجمالي و سطحي به تعمق گراييد و آن نظر اجمالي، به كنجكاوي عميق و پيگير و همه جانبه در راه استكشاف قوانين و سنن كون و عالم هستي تبديل گرديد و با كمك علوم بازيافته از ديگران، آن معرفت اجمالي از راز هستي به تفصيل گراييده و آنچه را به طور مبهم و

نامشخص از قرآن آموخته بودند، شرح وبسط آن را در دانش بشري يافتند و با حرص وولع برخاسته از



درس قرآن، رازهاي خلقت را از زبان ديگران وهم با تجربه و درايت خويش به دست آوردند.

پس، نهضت علمي در اسلام، متعاقب نهضت عقيدتي وايماني وبر اثر آن به وجود آمد، وتقريباً در نيمة دوم قرن دوم هجري علوم معمولي بين مسلمين رواج يافت و گرچه منشا توجه به اين علوم در اصل قرآن وايمان بود، اما مسلماً مسلمانان قوانين و مسائل علمي را از قرآن استنباط نكردند و خود مستقلاً به اين كار نپرداختند، بلكه مستقيماً سراغ اندوختة علمي وآثار مدون ساير ملل بخصوص آثار يوناني رفتند و تقريباً ظرف دو قرن (از نيمة قرن دوّم تا اواخر قرن چهارم) به ترجمه و جمع آوري دانش يوناني، هندي، ايراني، نبطي، رومي و ديگران سرگرم بودند و بخش عمدة علوم اين ملّتها را در اين مدت، به عربي ترجمه كردند، آنگاه در پرتو منطق قرآني و تجربة علمي متّخذ از بيگانگان به ابتكار نيز دست زدند.

اين جانب، بر خلاف نظر بعضي، عقيده ندارم به اين كه آشنايي مسلمانان با علوم بيگانه (علوم دخيل) سر فصل انحراف ايشان از فلسفه و منطق قرآني بوده است. بلكه معتقدم كه اين امر، خود دنبالة تعاليم قرآني و منبعث از آن بوده، گواين كه در اعصار بعد، همان طور كه قبلاً اشاره شد، اين سير علمي دستخوش نشيب وفراز و احياناً انحراف از طرز تفكر قرآني خالص گرديد.

برخي از دانشمندان و متفكران اسلامي يكسره خود را در مباني فلسفي حتي در الهيات، تسليم فلسفه و منطق يوناني يا عرفان و تصوّف هندي وبودايي نمودند و اصالت و لون خاص فلسفة قرآني را از خاطر بردند يا آن دو را به هم مخلوط و ممزوج كرده، فلسفه و عرفاني مزدوج و معجوني از فكر بشري و وحي آسماني در پهنة دانش بشري پديد آوردند كه در هر صورت، قابل ارزش است ورنگ قرآني و اسلامي دارد، در



مقابل از همان آغاز، اهل حديث وعلماي متشرّع وبرخي از فقها با اين نوع حركت علمي مخالف بودند و هنوز هم برخي عقيده دارند كه فلسفة اسلامي مخالف اسلام است وبا گرايش فلسفي اسلام سازگار نيست.

به طور حتم، توجه مسلمانان به علوم بيگانه، در آغاز منبعث از حسّ كنجكاوي بيدار شده به وسيله قرآن و تعاليم اسلامي بوده است و غالباً محور فكر دانشمندان، تطبيق مبناي اين علوم با فلسفة قرآني وبالاخره تلاش در جهت پي بردن به اسرار وجود و دستگاه آفرينش كه قرآن به آن تاكيد دارد، بوده است. دانشمندان اسلامي در پيمودن اين راه، خود را متاثر از قرآن وسالك در طريق به ثمر رسانيدن اصول قرآني مي دانسته اند و در به كرسي نشاندن اين عقيده پافشاري مي كرده اند.

اما شرح اين مطلب كه نهضت علمي در اسلام، تا چه حد رنگ اسلامي داشته و مسلمانان از اين نهضت، چه استفاده كرده اند و تا چه حد از خط درست منحرف شده و موجبات انحراف از راه صحيح گشته اند ـ راهي كه بعد از قرون وسطي به دست دانشمندان غرب، طي شد وبا كوشش آنان به ثمر رسيد ـ خود مساله اي پيچيده و بغرنج وشايان بحث مفصّل و از حوصلة بحث حاضر خارج است.

تنها به يك نكته اشاره مي كنيم كه مسلماً فلسفة اسلامي در بُعد طبيعيات، از شيوة تجربة حسّي ، كه در آغاز حركت علمي اسلام پيروي مي شد، بتدريج فاصله گرفت وصرفاً به روش استدلال عقلي در قلمرو طبيعيات ما نند الهيات بسنده كرد، واين امر را مي توان ريشة انحراف علمي در تمدن اسلامي و در شيوه وروند دانس وبينش مجامع مسلمين دانست.



بسيج عمومي در راه تفكّر و كسب علم

قرآن، پس از جلب نفوس به فلسفة خلقت و پي ريزي شالودة ايمان و زيربناي اصلاحات، افكار را براي هر چه بهتر و بيشتر انديشيدن و آموختن، بسيج كرد وهمواره مردم را به تفكّر و تعقل ترغيب وبر جهل و بي خردي نكوهش نمود و مردم نادان و بي فكر را كر وكور ولال و در رديف چهارپايان به شمار آورد. در سراسر قرآن، كلماتي از مادة علم، حكمت، معرفت، بصيرت، شعور، فكر، فهم، فقه، عقل، تدبر، استنباط ولُب با اسلوبي مؤثّر ومؤكّد، بسيار آمده و همچنين الفاظ ضد آن نيز از قبيل جهل، عمي، لا يعلمون، لا يشعرون، افلا يتفكرون موجود است. غالب آيات توحيد و معاد و خلاصه آنچه مربوط به اصلاح عقيده است وگاهي آيات مربوط به اخلاق و احكام، به تفكرو تذكر فرمان مي دهد. قرآن از روي تعجّب مي گويد:

... قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ...(1).

اين بيانات، طبعاً ارزش مفهوم علم و فكر و مرادفات اين الفاظ را در انظار بالا مي برد و جامعه را به سوي دانش و انديشه سوق مي دهد . اصولاً كسي كه در قرآن و روايات اسلامي سير كند، چنين به خاطرش مي رسد كه رسالت عمدة اين دين، همانا بالا بردن سطح معرفت و دانش و تقويت بنية انديشة بشر بوده است و اسلام بزرگترين وظيفة يك مسلمان را تعقّل وتفكّر دانسته، پيوندي ناگسستني بين حيات مادي و معنوي بشر و يا زندگي معنوي و فكرت و درايت او قائل بوده است.

اين ترغيبات، به همان نسبت كه در آغاز امر، مسلمانان را به فراگرفتن تعاليم ديني وآداب و رسوم مذهبي و تقويت بنية ايماني وادار نمود، در مرحلة بعد، ايشان را

_____

1 ـ سورة الزمر: 9.



به گردآوري دانشهاي بشري و علوم دنيوي با حرص وولع هرچه بيشتر، بدون در نظر گرفتن عقيده، مسلك و نژاد به وجود آورندگان آن علوم، سرگوم نمود. مسلّماً آياتي از قبيل:

﴿... يَرْفَعِ اللّهُ الّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالّذِينَ اوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...﴾(1)

و كلماتي مانند «اَعْلَم النّاسِ مَن جمَع عِلمَ النّاسِ الي عِلْمِهِ؛ الحِكْمَةُ ضالّةُ المُؤمِن اخَذَها حيْثُ ما وَجَدَها؛ اطْلُبُوا العِلْمِ ولو بالصين ؛ طَلَب العلم فَريضَةٌ عَلي كُلّ ِ مُسْلمٍ (و در برخي از روايات «وَمُسْلِمَة» كه در كتب حديث فريقين در باب «فضل علم و علما» به نحو وافر آمده، مرد مؤمن را تشنة علم و دانش خودي وبيگانه مي نمايد و او عزم را جزم مي كند كه همه چيز را از هر جا وهر كس بشنود و ياد بگيرد، تا جايي كه زحمت راه دور و در از چين را كه در قديم دور ترين نقطة جهان شمرده مي شد، بر خود هموار سازد، كه گفته اند مسلمانان صنعت كاغذ سازي را از چين آموختند والاّ در چين، علم دين وجود نداشت.

در تعقيب اصل سابق (بسيج افكار براي انديشيدن) قرآن، راه تفكّر صحيح و ثمربخش و روش تعلّم درست را به انسان آموخته است، بدين كيفيت كه طي بحثها و استدلالات خود، همواره استدلال را از محسوسات و موجودات قابل حس، كه اطراف و جوانب آدمي را احاطه كرده و همواره با آنها سر و كار دارد، آغاز نموده است؛ آسمان، زمين، شب، روز، مرگ، حيات، خوراك، پوشاك، خواب، بيداري، كوه، دشت، دريا، خورشيد، ماه و نظاير آن، مورد استدلال قرآن قرار گرفته است وبر خلاف روش

_____

1 ـ سورة المجادله: 11.



فيلسوفان و ارباب علوم عقلي، مقدّمات عقلي صرف دور از ذهن عامة مردم را مقدّمة برهان قرار نداده است واين خود، فرق بارز ميان تفكّر قرآني و فلسفة يوناني است.

البتّه منطقيون هم شرط كرده اند كه بايد مقدمات قياس از سنخ بديهيات و مسلّمات و امثال آن باشد، اما خود ايشان هنگام به كار بستن موازين منطق، ناچار، تاريكترين مقدّمات عقلي را كه با محسوسات به وسائط عديده فاصله دارد، به كار مي بندند.

بدين لحاظ، مي توان گفت روش قرآن در استدلال و كشف مجهولات، به روش علمي كه مبتني بر حس محض و تجربه مي باشد، نزديكتر از فلسفه است و يا به تعبير صحيحتر، قرآن قياس و استدلالي را حجّت مي داند كه از مبادي حسي غير قابل ترديد، تاليف يافته و از نظر روشني ووضوح، به منزلة تجربة حسّي بوده باشد وبه خاطر رعايت همين نكته، استدلالات قرآن، اطمينان بخش وهمه كس فهم وغير قابل خدشه است و شايد آشنايي با همين اصل بوده كه مسلمانان در ابتداي نهضت علمي خود به شهادت تاريخ، بيشتر علوم حسي و تجربي را مورد نظر قرار داده و حتي تايكي دو قرن، دانشمندان عملاً دست به كار تجربه و تحليل مواد شيميايي بوده اند و دانشهايي چون طب، كيميا، هيات، نبات شناسي، تشريح، همراه با تجربه بين دانشمندان اسلامي رواج داشته، ليكن به عللي، رفته رفته تجربه و علوم حسّي را كنار گذارده و منحصراً جز در موارد نادر، به شيوة فلسفي گرايش داشته وعمدهً به علوم عقلي پرداخته اند و اين همان نقطة انحراف است كه قبلاً از آن سخن گفتيم و خود مي تواند راه فلسفة قرآني را از فلسفة بشري جدا كند.

رابطة فكر و اخلاق

شايد بتوان فرق ديگري هم ميان اين دو گرايش فكري پيدا كرد به اين شرح: در حالي كه منطق ارسطو بيشتر، صورت قياس وشرايط صوري واشكال آن را مورد مداقه قرار مي دهد، قرآن حالات روحي مساعد يا منافي با انديشه و فهم صحيح را وجهة عنايت خود قرار داده ورعايت اصول اخلاقي را در رسيدن به حقيقت، از هر اصل ديگر، مهمتر دانسته است. تحري حقيقت، حق گويي، پذيرش حق وتواضع براي آن، سؤال از اهل ذكر، رجوع به علما و دانشمندان، كوشش ومجاهدت در نيل به حق، اميدوار بودن به حلّ كلية مشكلات علمي، رعايت انصاف، اعتراف به جهل وقلّت علم ﴿وَمَا اوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ الاّ قَلِيلاً﴾(1)، خودداري از پيروي هواي نفس و از اظهار عقيده بدون علم در مطلبي نفياً يا اثباتاً و همچنين عقيده بستن به چنين امري، عدم پيروي از ظنّ و تخمين، اجتناب از صفات رذيله و خصلتهايي چون دروغ گفتن، نقل سخن دروغ و مشكوك، افتراء مراء، مجادلــه به باطل، نخوت و غرور و تعصّب در پذيرش حق، تقليد از پدران و نياكان، پيروي محيط، دنباله روي اكثريت نادان، دل بستن به خرافات و اساطير اوّلين، ترتيب اثر دادن به سحر و افسون، مراجعه به كاهن وفال بين و منجّم، اينها همه جزو اصولي است كه از نظر قرآن و اسلام، رعايت آنها در نيل به حقيقت، كمال اهميت را دارد و بارعايت اين اصول بطور حتم، حقيقت براي انسان متفكر روشن مي شود واين خود نياز به شرح و تفصيل دارد تا معلوم شود اين خصلتها در رسيدن به حق و حقيقت و مصونيّت از خطا و اشتباه و انحراف، تا چه حد نقش دارند.

اجمالاً مسلم است كه خواهشهاي نفساني: تعصّب ورزيدن، تقليد گذشتگان و

_____

1 ـ سورة الاسراء: 85.



امثال اين امور بمنزلة غل و زنجيري براي فكر است و آزادي انديشه را از انسان سلب مي نمايد و خود باعث حبّ وبغض نسبت به اصل مطلب وگويندة آن است وبه همين جهت، اين امور شديداً مورد منع ونكوهش قرآن و اسلام قرار گرفته است.

در اين نقطه قرآن، مغز و دل آدمي و نيروي عقل و احساسات وي را دقيقاً به هم پيوند داده و بين فكر و الخلاق، رابطة مستقيم بر قرار نموده است، چيزي كه در منطق ارسطو وجود نداشت. از اينجا مي توان پي برد كه قرآن، بين روش فلاسفه كه بر استدلال محض مبتني است وروش عرفا و اهل ملوك واخلاق ، جمع نموده و استدلال صحيح را با طهارت دل وشهود باطني توام كرده است و به عبارت ديگر، شيوة قرآن، معجوني از فلسفة ارسطو و افلاطون و جمع ميان روش فلاسفة مشاء و اشراق است كه يكي بر استدلال عقلي، و ديگري به سير دروني و كشف و شهود باطني از راه تصفية نفس، تكيه دارد. البته برخي از فلاسفة عارف مسلك در صدد بر آمده اند تاميان اين دو طريق جمع كنند و شايد بتوان حكيم فرزانه، صدر المتالهين شيرازي را سر سلسلة اين مكتب التقاط و جمع بين المشربين دانست كه با طرح «حكمت متعاليه» پاية اين حكمت را محكم نموده است.

ولي اين بحث بجاست كه آيا اوّل بايد تصفية باطن كرد و راه اشراق را پيمود، آنگاه به استدلال بر مبناي فلسفة مشاء پرداخت، يا بالعكس اول به استدلال آغاز كرد، آنگاه نتيجة استدلال را از راه تصفية باطن و سير دروني، باكشف و شهود، وجداناً لمس كرد.

ظاهراً روش ملا صدرا بنابر آنچه از برخي شاگردان مكتب وي در عصر ما به دست مي آيد و شايد بتوان محي الدين را نيز متمايل به اين روش دانست، همين احتمال دوم است. اما بنابر آنچه ما گفتيم روش قرآن در نيل به حقايق و در جمع بين دو طريق استدلال وشهود با احتمال اول انطباق دارد، زيرا گفتيم شرط استدلال درست وتعقل



صحيح منطقي، صفاي باطن و تصفيه و اخلاق است.

البته در مراحل بعد از استدلال نيز مسلماً كشف و شهود ادامه دارد و با احتمال دوّم قابل جمع است يا به تعبير صحيح تر، تصفية باطن، شرط استدلال درست است اما كشف و شهود پس از استدلال از سوي مبدا فيّاض، افاضه مي گردد و اين همان بهره اي است كه علامة محقق مرحوم عصّار از آن به «سهم الوحي» تعبير مي كرد و مي گفت هر كس از اين موهبت معنوي بهره اي دارد.

باري، گفته شد كه برنامة اصلاحي قرآن، از اصلاح فكر و دل آدمي آغاز شده وبه عمل وي خاتمه يافته است. راجع به اصلاح فكر، به قدر كفايت و ضرورت، امانه به طور كامل بلكه در نهايت اختصار بحث كرديم. اينك سخني كوتاه راجع به اصلاح درون و تصفية باطن و جلاي روح وبه تعبير رايج «تهذيب نفس»:

بديهي است اعمال انسان متناسب با طرز تفكر اوست و تفكر وي همان طور كه قبلاً توضيح داديم به روحيات و صفات باطني وي بستگي دارد. فكر درست و نوراني از باطني مصفّا و دلي پاك برمي خيزد و فكر حاد و افراطي و انديشة كج و منحرف، از روحي كدر و ناپاك و باطني آلوده و كثيف سر مي زند. پس تزكية نفس، شرط اوّل انديشة تابناك و ضمير روشن و هم عمل صالح و كردار نيك است.

قَدْ افْلَحَ مَن زَكّاهَا _ وَقَدْ خَابَ مَن دَسّاهَا(1).

_____

1 ـ سورة الشمس: 9 ـ 10.



طغيان، ريشة تباهي اخلاق

در اينجا مجال آن نيست كه وارد بحث امراض باطني و علل تباهي اخلاق و شعب مختلف آن بشويم، اما ذكر اين نكته لازم است كه قرآن، علة العلل و ريشة همة پليديها و رذايل نفساني را طغيان دانسته است. ضلالت و دعوي خدايي و انَا رَبّكُمُ الاعْلَى گفتن فرعون، ناشي از طغيان روح و عدم اعتدال غرايز نفساني اوست و موسي عليه السلام بايد بيماري طغيان وي را چاره كند اذْهَبْ الَى فِرْعَوْنَ انّهُ طَغَى _ فَقُلْ هَل لّكَ الَى ان تَزَكّى(1).

دوزخ نيز جا و ماواي اهل طغيان است لِلطّاغينَ مَآبا(2) ونهيب آتش دوزخ تجسّم و واكنش شراره هاي سركش نفس ايشان مي باشد.

امّا طغيان چيست؟ حقيقت طغيان، خروج از اعتدال وافراط و تفريط در غرايز و روحيات آدمي است و به همين مناسبت قرآن از اهل طغيان و بدكاران و حتي از كافران، به لفظ «فاسق» و«فاسقين» ياد مي كند، زيرا فسق در لغت به معناي خروج و انحراف از راه راست است و فاسقان از جادة اعتدال فطرت و خط ميانة حكمت، منحرفند.

طبيعي است نفس آدمي داراي غريزة جنسي، علاقه به مال و ثروت، خود خواهي، حب جاه، عشق به زيبايي وجمال، ميل به خوراك وپوشاك هر چه بهتر و خلاصه، عاشق لذّت و حيثيت و بهتر زيستن است و اين تمايلات، نه تنها عيب انسان نيست بلكه اصل آن براي آدمي ضروري است، ليكن به اندازه و مقدار معيّن؛ كمتر از مقدار لزوم و همچنين زايد بر آن باعث در دسراست وانسان كامل، كسي است كه بتواند مقدار

_____

1 ـ سورة النازعات: 17 ـ 18.

2 ـ سورة النساء: 22.



لزوم و حد ضرورت از به كار بردن اين غرايز را تشخيص دهد وخود را بر آن حد، قانع و ثابت نگه دارد.

مَثَل ابن غرايز و تمايلات نسبت به نفس، مثل موادّ مختلف شيميايي براي بدن است كه مقدار لازم و متعادل آن، براي صحت بدن ضرورت دارد وامراض گوناگون از به هم خوردن تعادل آن عناصر توليد مي شود.

هوا و هوس هم جز سركشي و طغيان اين تمايلات، چيزي نيست و سركوبي تمايالت و يا به تعبير بهتر مهار كردن و محدود نمودن آنها، سبب فلاح و رستگاري است. قرآن، در آيات ذيل سخن را در اين باره تمام كرده است: ﴿فَامّا مَن طَغَى ـ وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ـ فَانّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَاوَى ـ وَامّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى ـ فَانّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَاوَى﴾(1).

ريشة طغيان

اكنون اگر بگوييد چرانفس آدمي و تمايلات باطني وي طغيان مي كند واگر چنين آفريده شده و كنترل غرايز و حد نگهداري آنها، از قدرت انسان خارج است كه ديگراين مرض مزمن طبيعي است وعلاج ندارد، جواب قرآن اين است كه خدا انسان را بر فطرت مستقيم آفريده، به اين معنا كه تمايلات او را طوري قرار داده كه تعادل پذير است و زمام اين تعادل در اختيار اوست، ليكن به شرطي كه وي بخواهد و در صدد باشد تا تعادل نفس را حفظ كند، اگر نفس را به حال خود واگذارد، تمايلات او به منزلة شراره هاي آتشي خواهد بود بدون كنترل وبدون محافظ و نگهبان كه سرانجام خرمن هستي انسان را آتش مي زند.

_____

1 ـ سورة النازعات: 37 ـ 41.



اين اشتعال و طغيان، خاصيت طبيعي آتش و همچنين لازمة تمايلات نفساني است. البته تربيت خانوادگي، محيط زندگي و تاحدي توارث، وتا حد بيشتر وضع مزاج، در كمّ و كيف اين طغيان مؤثر است، اما هيچ يك از اين عوامل در برابر خواست و ارادة آدمي تاب مقاومت ندارد و او مي تواند نفس را به فرمان بياورد وبر خلاف گفتة شاعر خراساني كه مي گويد:

اين نفس بد اند يش بفرمان شدني نيست

وين كافر بد كيش مسلمان شدني نيست

قرآن مي گويد: نفس انسان موعظه پذير و مسلمان شدني است، به اين معنا كه مي توان تمايلات و هواهاي نفساني را در لب مرز عدالت و حكمت متوقف ساخت، گو اين كه شايد نتوان بكلّي آنها را نابود نمود؛ مصلحت انسان نيز در نابودي آنها نيست، زيرا نابودي يكي از تمايلات بمنزلة قطع يكي از اعضا و جوارح

است که قطعاً نقصي در خلقت آراستة آدمي به وجود مي آورد.

وباز باباطاهر که در مقام تصفية باطن، از دست ديده و دل به تنگ آمده و آرزو دارد خنجري با نيش پولادين بر ديده زند تا دل آرام گردد، نيز راه درستي نمي پيمايد، بلکه بايد ديده را براي مصلحت خويش وتشخيص راه از چاه و دشمن از دوست، نگه دارد و به اصلاح دل پردازد تا ديده هر چه را مي بيند، دل هوس آن را نکند و اصولاً ديده به فرمان دل درآيد و هوسباز و چشم چران نباشد. همان طور که برخي از مسلکهاي اخلاقي تجويز مي کردند که سالك براي خلاصي از ديو شهوت، خود را اخته کند و اسلام با اين عمل شديداً مبارزه نمود و گفت سالك اگر مرد است، بايد از به کار بردن آلت شهوت در غير مورد، خود را نگه دارد وآلت را براي بقاي نسل واطفاي شهوت و حفظ مصلحت نوع، باقي گذارد.



تقوا، علاج طغيان

علاج قطعي مرض طغيان، در طب قرآني تقوا است. کلمة تقوا از وقايه به معناي حفظ و حراست نفس از طغيان و سرکشي به کار مي رود و تقوا عبارت است از مهار کردن خواهشهاي نفساني و برقراري تعادل در به کاربردن غرايز و همان طور که فسادها و شرور آدمي از به هم خوردن آن تعادل سرچشمه مي گيرد، تقوا منشا کليّة خيرات و حسنات و اعمال صالح انسان است وبه همين علّت، متّقين را دستة مقابل اهل طغيان دانسته است: ﴿للطّاغِينَ مآبا...انّ َ لِلمُتّ َقينَ مَفازا...﴾(1).

بحث تقوا خود شايان کتابي جدا گانه است و از حوصلة کلام ما خارج است ونظر به اين که مهار کردن تمايلات، هر چند محال نيست اما بسيار مشکل و صعب است، قرآن غالباً در اين مورد صيغة «افتعال» را که به معناي انجام کاري از روي مشقّت و رنج است به کار برده و کلمات «اتّقي» و«متّقين» وامثال آن در اين کتاب، اشاره به همين نکته است. از قديم گفته اند: عالم شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل، که يکي از بزرگان علماي حوزة علمية قم بنا به آنچه از مرحوم امام خميني رضوان ا تعالي عليه شنيدم گفته است: عالم شدن چه مشکل، آدم شدن محال است، که البته مراد وي مبالغه در صعوبت کار کسب محاسن اخلاق و مکارم فضايل نفس است.

همين صعوبت کار است که رسول خدا صلي ا عليه وآله آن را جهاد اکبر ناميده و تاب مقاومت در برابر دشمن باطني را از مجاهدت با دشمن خارجي مهمتر دانسته است ونيز همين مشکل باعث آن گرديده که برخي

در راه سلوك، نفس را كافر بد كيش مسلمان نشدني پندارند و يا براي استخلاص از خواهشهاي دل، در عالم خيال، خنجر به چشم زنند يا

---

1 ـ سورة نبا: 22 و 31.



آلت تناسلي را قطع كنند يا دست به رياضتهاي شاقّ وفلج كنندة جسم بزنند يا آدم شدن را محال پندارند. همة اين تعاليم، حاكي از ضعف اراده و فقدان تقوا است. قرآن مي فرمايد: انسان باسلاح تقوا و تقويت اراده مي تواند اين ديوسركش را اسير و رام اراده و نيروي عقل خويش نمايد واز اين راه، شخصيّت انسان وارزش نيروي عقل آدمي رابه وي گوشزد كرده است. حكمت بسياري از عبادات اسلام از جمله روزه، همانا تقويت نيروي تقوا است ولهذا در مورد روزه قرآن مي گويد:

﴿يَا ايُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾(1).

راه وصول به تقوا

آشنايي باخدا و معرفت صفات جلال و جمال رب متعال، خوف و خشيت ازوي و همچنين اميدواري و رجاي به لطف وي، ريشة تقوا است، كما اين كه شناختن خرد و انس به احكام و داوريهاي عقل، در اين امر كمك شايان به انسان مي نمايد. در نتيجة اين دو معرفت، توانايي و ميل به پيروي عقل و شرع، در انسان پديد مي آيد و هر قدر پيروي از آن دو بيشتر و بهتر صورت گيرد، قدرت و رغبت نفس بر اين پيروي اشتداد مي يابد. در اين نقطه است كه عقيده و اخلاق و عمل در يكديگر تاثير متقابل دارند وهر كدام به ديگري نيرو مي بخشد و هر سه، دست به دست هم مي دهند و كلية پيشرفتهاي علمي و عملي بشر در سايهٔ طيّ همين قوس نزول و صعود، امكان پذير است.

---

1 ـ سورة بقرة: 183.



تقوا، اساس تكامل تمدن اسلامي

در اين جا وارد بحث نمي شويم كه تعاليم علمي قرآن، از كجا شروع شده و به كجا ختم مي شود و نظر اسلام راجع به اصلاح عمل فرد و جامعه و بالاخره مسائل اجتماعي و سياسي و پيشرفت علم وتمدّن چيست؛ همين قدر اين نكته را تذكّر مي دهيم كه همة اعمال فردي و اجتماعي و كلية تعاليم عملي قرآن، حتي سير علمي وفكري بشر، مبتني بر تقواي باطن ونيت پاك وضمير روشن ومشروط به آن و در عين حال، همه، وسيله و باعث ازدياد آن است، يعني عمل صالح به شرحي كه جلوتر بدان اشارت رفت و تقواي باطن در يكديگر تاثير متقابل دارند.

با يك سير اجمالي در آيات مربوط به عقايد و اخلاق و اعمال، اين امر مسلم مي شود كه رابط بين اين امور و مقدّمه و هم نتيجة آنها همان تقوا است، كما اين كه هدايت خدا و سعادت دنيوي و اخروي و همة مواهب ربّاني از جمله قدرت سياسي سالم و علم و تمدن مفيد و بي ضرر، از آن متّقين است ﴿انّ َ لِلْمُتّ َقينَ مَفازاً...﴾.

برنامة اصلاحي قرآن، تنها جنبة فردي ندارد بكله به اصلاح اجتماع نيز كاملاً نظر دارد. اصلاح اجتماع، متوقف بر اصلاح افراد است و ممكن نيست اجتماع صالح از افراد نا صالح و غير متّقي و نفوس پليد و ناپاك تشكيل شود، امّا معناي اين سخن آن نيست كه در اصلاح اجتماع بايد به انتظار پاك شدن همة افراد نشست، بلكه در اصلاحات اجتماعي بايد بيش از هر چيز اصلاح نفوس و تقواي افراد را وجهة همّت قرار داد، تمام كوششها و تلاشها در جهت تربيت و تهذيب نفوس به كار افتد و به موازات آن، ساير اصلاحات تعقيب شود. بايد به اين حقيقت اعتراف كنيم كه هر علمي حتي علوم تجربي وطبيعي، علاوه بر علوم انساني در اجتماع داراي تقوا، مفيد واقع مي شود و بدون آن



مسلّماً ضرر دارد، زيرا در آن صورت علم به منزلة تيغ است در دست زنگي مست. متاسفانه هم اكنون، بشريّت دچار چنين حادثه اي گرديده و غرب متمدّن وصنعتگرو پرچمدار علم و صنعت، عاري از تقوا و

كاملاً زنگي زنگ و مست مست است و غالباً فجايع جهان، از هيمن جا نشات مي گيرد. آري جهان امروز به قول نويسندة انقلابي و آزادة مصري شهيد سيد قطب، «جاهلّيت قرن بيستم» است. او در اين زمينه كتابي به همين نام نوشته و ثابت كرده است كه تمام خصلتهاي بد دوران جاهليّت، هم اكنون به صورت مدرن و با رنگ ولون علمي و صنعتي، در تمدّن غرب وجود دارد وجهان را هم آلوده كرده است. تمدن جهان غرب بيمار است و بايد مداوا گردد تا جهان از اين مرض واگير شفا يابد. اين است فرق اساسي ميان تمدن اسلامي و تمدن غربي كه آن يكي بر پاية تقوا پي ريزي شده است به تعبير ديگر نتيجة تمدّن اسلامي ترقي و تكامل جامعة اسلامي و نتيجة تمدّن اروپايي، لا ابالي گري و استكبار برخي از افراد بشر و استضعاف برخي ديگر است.

مسؤوليت همگاني

در اين جامسؤوليت همگاني و وظيفة «امر به معروف ونهي از منكر» نقش عمده را به عهده دارد و خود، ضامن جريان صحيح كليّة امور و اجراي درست همة قوانين و مقررات و اصلاح همة افراد و باعث پيدايش تمدّن مفيد است. بايد اين وظيفه از طرف عموم افراد صلاحيتدار و باتقوا، نه مردم ناپاك و پليد، بطور پيگير ادامه يابد.

به هر نسبت كه افراد اجتماع بخصوص طبقات مؤثّر كه سمت رهبري دارند مانند مفتيان، گويندگان، نويسندگان معلّمان، قضات، زمامداران و متصديان امور و هم مبتكران، متفكران، كاشفان، مخترعان و دانشمندان در كلية علوم، سالم و پاك باشند،



به همان نسبت اجتماع بشري از صلاح و تكامل برخوردار است.

پس اجتماع سالم را تقواي افراد (كه عموميت يافته و به عبارت ديگر، تقواي فردي تبديل شده به تقواي اجتماعي) اصلاح مي كند. خطابات عام و دسته جمعي قرآن مانند ﴿يَاايّهُا الّذِينَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِي السّلْمِ كَآفّةً﴾(1) اشاره به تقواي اجتماعي است وبه عكس در اجتماع فاسد، روح طغيان و تجاوز حكمفرماست و طغيان فردي به طغيان اجتماعي تبديل گرديده است. جامعه اي كه افراد آن

نا صالح باشند، شايد باقوة قهريه بتوان نظم و انضباط در آن بر قرار نمود اما به بقاي آن اطمينان نيست، چون خود يك نوع امري ساختگي و حركتي قشري واصلاحي كاذب است كه قائم به غير است ونه به خصايص روحي و تقواي باطني افراد، وهر آن بايد انتظار از هم پاشيدن آن نظم وآن اجتماع را داشت.

اين است جوهر و روح تعاليم وبرنامة اصلاحي قرآن كريم جهت پيشرفت علمي و فكري و رسيدن به تمدّن سالم. بنابر اين، تفسير قرآن نيز بايد ناظر به بيان و توضيح و شرح و بسط اين اجمال بوده باشد و ايمان وعقيده و تقوا را با علم وتمدّن پيوند دهد، نه اين كه آن دورا از هم بيگانه پندارد، همان گونه كه تمدّن غرب بر اين جدايي دين از علم بنا شده وآن همه فساد به پاكرده و به جاي خير، شر آفريده است.

همين مكتب قرآني است كه در صورت پيروي بشر از آن، هزاران دانشمند، متفكّر، عارف، شيخ ارشاد، فقيه شرع، رهبر و قائد سياسي، فيلسوف الهي، طبيب متعهد، صنعتگران با تقوا و اصناف ديگر از دانشمندان علوم طبيعي و علوم انساني را به جامعة انسانيت، تحويل داده و مي دهد و راه را براي ترقيات علمي بشر هموار مي نمايد وبا پيروي كامل از آن، به رزوي ديرين مصلحان بشريت جامة عمل مي پوشد و«مدينة

_____

1 ـ سورة بقرة : 208.



فاضله» افلاطون، از عالم خيال و پندار به منصة ظهور مي رسد و جامعة بشري از منجلاب ماديّت نجات پيدا مي كند.

نقش انقلاب اسلامي

اينك ما در عصر مقدّس انقلاب اسلامي به سر مي بريم. انقلاب اسلامي يكي از اهداف عالي خود را اصلاح تمدّن بشر مي داند. معناي صدور انقلاب، كه بارها امام بزرگوار بنيانگذار اين انقلاب عظيم عنوان مي

فرمود، همين است كه اولا مسلمانان جهان وبعداً ساير ملل عالم، به معنويت رو آورند و علم و صنعت و تمدّن و هنر را در خدمت تقوا و ايمان و همراه آن قرار دهند. اين بيگانگي و دوگانگي بلكه ضدّيتي كه اروپا ميان دين و علم به وجود آورده، بايد از ميان برود و بشر به سوي زندگي نويني كه از وحي سرچشمه مي گيرد، رهنمون گردد. ايمان در همة شؤون زندگي بشر از زندگي فردي گرفته تا حيات اجتماعي، سياسي، اقتصادي، صنعتي و هنري نفوذ كند. دين در چهار ديوار كليسا (چنان كه شيوة مسيحيّت) يا در داخل مسجد (چنان كه عادت بسياري از مسلمين است ) محصور نگردد. مسالة «تعهّد» كه در انقلاب اسلامي شعار شمرده مي شود، حقيقتاً در كلية زواياي زندگي بشر ساري وجاري باشد، همان طور كه رهبر ديني بايد متعهد باشد، رهبر سياسي، صنعتگر، مخترع، كاشف وفرماندة نيروهاي مسلّح هم بايد متعهد باشد، بلكه به لحاظ مسؤوليت سنگيني كه اين افراد و طبقات به دوش دارند حتماً بايد از ديگران هم متعهد تر باشند.

ما اميدواريم اين انقلاب مقدس در داخل كشور و خارج آن و در توده هاي يك ميليارد و سيصد ميليوني مسلمان و بالاخره در سراسر جهان، گونه اي نقش خود را اجرا نمايد، روح تقوا و تعهد را در جهان نشر دهد و اين تمدّن بيمار و فاسد را معالجه



كند وآن را به راه صحيح و در راستاي مصالح بشر هدايت نمايد، ان شاء ا تعالي.

شما اين امر را مستبعد ندانيد! جهان از ماديت سر خورده است. جناح اصلي طرفدار وپرچمدار ماديّت (جناح شرق) بحمد ا از ميان رفت ورسوايش بر ملاشد جناح ديگرهم بازگشت به معنويت را مي خواهند و برخي از آنان هر چند مسلمان نيستند اما به اين انقلاب دل بسته اند وگاهي تاثير آن را در كشورهاي خود كتمان هم نمي كنند.

از رئيس كليساي روسيه نقل شد كه گفته بود نامة امام خميني به گور باچف تنها براي بيداري مسلمانان شوروي مفيد نبود، مسيحيان شوروي را هم بيدار كرد. او گفته بود: امام خميني تنها به اسلام خدمت نكرد بلكه به كل اديان الهي والهيّون جهان خدمات كرد.

بلي، امام كه خود يك انسان نمونه بود وهمة مكاتب فلسفي وعرفاني را با قدم كفر و سير دروني پيموده بود و خود يك عالم و روحاني و مسلمان واقعي بود ـ نه مسملان سنتي وعالم قشري ـ دين را از مهجوريت

بيرون آورد وآن را از نو در جهان مطرح نمود وبشيريت را به ارزش اجتماعي و سياسي دين توجّه داد.

اميد است اين انقلاب شكوهمند، نقش جهاني خود را به پايان برساند و تمدن جهان را به راه راست هدايت نمايد وتاثير قرآن را در تكامل و ترقي و تمدن بشر عينيّت بخشد به اميد آن روز.